



The Origins and Causes of the North–South Divide in the European Union

Roksana Niknami

Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran.

Email: Niknami@Guila.ac.ir

Abstract

Today, the North–South divide in Europe represents one of the most critical challenges facing the European Union, significantly affecting the process of regional integration. This divide reflects several classical European rifts, including East–West, older–newer member states, continental-oriented versus Atlantic-oriented perspectives, and disparities between more and less developed countries. Within the framework of governance theory, this article addresses the following questions: Where did the North–South divide originate within the EU? What dimensions and levels does it encompass? And what role has the Eurozone economic crisis played in its deepening? The North–South divide is analyzed on three levels. At the national level, primary causes include structural weaknesses in Southern countries, political and economic corruption, governance disparities, unequal GDP levels, and internal religious and cultural differences. At the regional level, tensions between France and Germany, the Eurozone economic crisis, and austerity policies are major contributing factors. At the international level, globalization and the global financial crisis have contributed to further deepening the divide.

Keywords: North-South Divide, European Union, Economic Crisis, Debt Crisis, Ethnicity, Political Corruption, Governance



بررسی علل شکل گیری شکاف شمال - جنوب در اتحادیه اروپا

رکسانا نیکنامی

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

Email: Niknami@Guila.ac.ir

چکیده

امروزه شکاف شمال-جنوب در اروپا، مهم ترین مسئله ای است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا با آن درگیر هستند؛ به گونه ای که این شکاف، روند هم گرایی در اروپا را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در حقیقت شکاف شمال- جنوب، عصاره ای از شکاف های کلاسیک اروپایی با عنوان شرقی- غربی، پیر-جوان، قاره محور-آتلانتیک محور و در نهایت توسعه نیافته-کم تر توسعه یافته است. این که این شکاف از کجا در اتحادیه اروپا شکل گرفت؛ چه ابعادی داشته و در چه سطوحی مطرح است؟ و این که بحران اقتصادی حوزه یورو چه نقشی در این شکاف دارد؟ مهم ترین پرسش هایی است که این مقاله در چهارچوب نظریه حکمرانی درصدد پاسخ به آن ها است. در این راستا، شکاف شمال - جنوب در اتحادیه اروپا در سه سطح بررسی شده است. در «سطح ملی»، ضعف ساختاری جنوب، فساد اقتصادی و سیاسی جنوب، شکاف در حکمرانی، سطح نابرابر تولید ناخالص و تفاوت های مذهبی و فرهنگی داخلی میان کشورهای شمال و جنوب اروپا ازجمله عوامل اصلی شکل گیری این شکاف است. در «سطح منطقه ای»، اختلاف میان فرانسه و آلمان، بحران اقتصادی حوزه یورو و سیاست های ریاضت اقتصادی مهم ترین عوامل مؤثر بر شکاف شمال - جنوب است و در «سطح بین الملل»، دو عامل جهانی شدن و بحران جهانی سبب تعمیق شکاف شمال - جنوب شده اند.

کلیدواژه ها: شکاف شمال- جنوب، اتحادیه اروپا، بحران اقتصادی، بحران بدهی، قومیت، فساد سیاسی، حکمرانی.

مقدمه

امروزه تقسیم اروپا به شمال و جنوب به مراتب مهم تر از تقسیم آن به شرق و غرب است. پیچیدگی های اقتصادی و فرهنگی سبب ایجاد شکاف قابل ملاحظه ای میان شمال و جنوب اروپا شده است. ایتالیا، یونان، پرتغال، اسپانیا، قبرس، ایرلند و برخی کشورهای اروپای شرقی، اعضای گروه جنوب در اتحادیه اروپا هستند. در حالی که کشورهای نظیر آلمان، انگلیس، فرانسه، بلژیک، کشورهای اسکاندیناوی و برخی دولت های اروپای مرکزی نظیر مجارستان و لهستان کشورهای شمال را تشکیل می دهند.

این شکاف مسئله موازنه صحیح میان اجرای ریاضت اقتصادی و رشد را مطرح کرده است؛ اما در این بحبوحه واقعیت چیست؟ یکی از دلایل مؤثر در این وضعیت، کیفیت رشد و توسعه در اتحادیه اروپا است. دلیل دیگر آن است که اتحادیه اروپا، مجموعه ای از چند کشور است و با وجود احزاب پوپولیستی فعال در آن، در نهایت تا دهه آینده نمی تواند به کیفیت یک مجموعه فدرال درآید. در همین راستا، در بررسی علل این شکاف، باید به سطوح مختلف ملی، منطقه ای و جهانی به طور هم زمان توجه کرد تا بتوان به درکی واقع بینانه از شرایط دست یافت. برای بررسی هر معلولی، ریشه یابی علل و واکاوی آن از اهمیت فراوانی برخوردار است. در این بخش سعی می شود به این پرسش ها پاسخ داده شود که شکاف شمال و جنوب چگونه ایجاد شد؟ چه عواملی و در چه سطوحی در پیدایش آن مؤثر بوده و آثار کلی این امر در اتحادیه اروپا چیست؟ برای پاسخ به این پرسش ها در سه سطح ملی، منطقه ای و بین المللی به بررسی علل پیدایش خواهیم پرداخت.

چهارچوب نظری مورد استفاده در این مقاله، نظریه حکمرانی است. یکی از ابهامات نظری در فهم هم گرایی اروپایی، سطوح ناهمگون این فرایند در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی آن است. این سطوح ناهمگون باعث شده که اتحادیه اروپا از یک فرایند چندوجهی، چندکنشگری و چندسرعتی برخوردار شود. بنابراین، چون پویایی واحد و یکسانی از هم گرایی اروپایی وجود ندارد؛ به راحتی نیز نمی توان یک چهارچوب نظری کارآمد را برای ادراک عمیق تر اتحادیه طراحی و تدوین کرد. چهارچوب نظری مناسب، نیازمند توجه به این چندگانگی ها در خود است. نقطه طلایی تلاقی این چندگانگی ها در نظریات حکمرانی شکل می گیرد. حکمرانی برای تحلیل صلاحیت ها و کارکردها در ساختار پیچیده تصمیم گیری مورد استفاده قرار می گیرد. در نظریات حکمرانی جهانی یا چندسطحی که بازیگران خصوصی و دولتی در کنار هم حضور دارند؛ حکمرانی



اجتماعی - اقتصادی به‌صورت هم‌زمان مطرح می‌شوند. در نتیجه تصمیمات در یک شبکه پیچیده چندسطحی اتخاذ خواهد شد؛ چنین حالتی را تنها می‌توان در اتحادیه اروپا مشاهده کرد (Bartolini, 2011, p. 1).

نظریه حکمرانی توانایی زیادی برای استفاده در موضوع مورد بحث ما در اتحادیه اروپا دارد؛ زیرا اتحادیه اروپا فعال‌ترین و نوآورترین تولیدکننده انواع جدید تنظیمات تصمیم‌گیری است که درصدد حل مشکلات با سرعت و از طریق انعطاف‌پذیر و با اجتناب از محدودیت‌های مدل اجتماع^۱ و مذاکرات بین حکومتی است (Laible, 2016). حکمرانی چندسطحی را می‌توان به‌عنوان نتیجه کاهش قدرت دولت ملی در نظر گرفت (Bartolini, 2011, p. 6).

۱. علل شکاف در سطح ملی

۱-۱. ضعف ساختاری جنوب

اتحادیه اروپا قبل از هر چیزی متشکل از کشورهایی است که هر کدام ایده‌ها و گاهی توهم خاص خود را دارند و با وجود تمام صحبت‌ها درباره هم‌گرایی و توسعه همکاری، این کشورها به‌هیچ‌وجه مجموعه همگون و یکپارچه‌ای را شامل نمی‌شوند. ایده‌ها و هویت در اتحادیه اروپا شناور است. این شناوری ابعاد مختلفی دارد که دربردارنده تاریخ، توسعه‌یافتگی، عدم تمایل به احراز مسئولیت بیشتر نسبت به کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته و حتی گرایش‌های حزبی است؛ زیرا هر حزبی با توجه به شرایط کشور خود به اروپا واکنش نشان می‌دهد. بسیاری از کشورها در اروپا از مدت‌ها قبل از بحران مالی هم، علائم واپس‌گرایی را از خود نشان داده بودند و بحران اروپا تنها آن را تسریع کرده است. به‌طور کلی جنوبی‌ها احساس می‌کنند که قربانی رشد شمال شده‌اند؛ درحالی‌که شمالی‌ها وضعیت کنونی این کشورها را نتیجه عدم تلاش و تاوان راحت‌طلبی‌ها می‌دانند.

یکی از مسائل دیگر مؤثر در ایجاد شکاف به تفاوت در سطح ساعات کاری بازمی‌گردد. طبق اطلاعات سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^۲، جنوب اروپا متمایل به ساعات کاری طولانی‌تر از کشورهای شمال است. برای مثال میانگین سالانه ساعات کار در یونان ۲۰۳۲ ساعت، در ایتالیا ۱۷۷۴ ساعت و در آلمان تنها ۱۴۱۳ ساعت است (OECD, 2012). در صورتی‌که میزان کار مفید دو کشور نخست، بسیار کم‌تر از آلمان

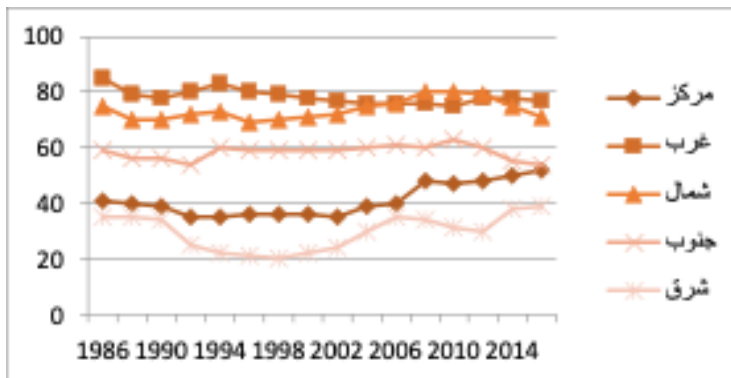
1. Community

2. The Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

است. فراتر از این، برنامه کاری مردم جنوب با شمال تفاوت دارد. اسپانیا در این مورد می‌تواند نمونه خوبی باشد. ساعات کاری در اسپانیا دارای یک‌وقت استراحت کوتاه است که چند ساعت طول می‌کشد که به آن سیستا^۱ به معنای ساعت چرت‌زدن گفته می‌شود و بعد از آن، اسپانیایی‌ها به محل کار خود بازمی‌گردند و تا بعد از ظهر یا شب به کار خود ادامه می‌دهند (Keijzer, 2011). همین سامانه در بسیاری از قسمت‌های یونان هم اجرا می‌شود؛ اما در شمال مردم از ساعت کاری بی‌وقفه پیروی می‌کنند که در آن کار خود را صبح شروع کرده و بعد از ظهر خاتمه می‌دهند؛ بدون آن که زمان استراحت طولانی بین آن داشته باشند.

مشکل زمانی رخ می‌دهد که شرکت‌هایی از کشورهای مختلف اروپایی نیازمند تجارت با یکدیگر می‌شوند و این برنامه‌های متفاوت، مشکل آفرین خواهند شد. بسیاری معتقدند ساعت چرت‌زدن نمادی از تن‌پروری مردم جنوب است. به چند دلیل این فرهنگ در جنوب وجود دارد. برخی آن را فقط یک فرهنگ یا ذهنیت مردم جنوب می‌دانند. برخی دیگر، آن را به شرایط آب‌وهوایی نسبت می‌دهند. روزهای بلند و نور خورشید در کل طول سال، گرمای فزاینده و نیاز به استراحت منجر به اتخاذ این روش توسط مردم جنوب شده است (OECD, 2012).

مسئله بعدی که می‌توان به آن اشاره کرد؛ سطح نابرابر تولید ناخالص داخلی در مناطق شمال و جنوب است. همان‌طور که نمودار زیر نشان می‌دهد؛ کشورهای جنوب، در تولید ناخالص داخلی سرانه وضعیت امیدوارکننده‌ای نداشته‌اند.



نمودار ۱: سرانه تولید ناخالص داخلی در مناطق مهم جغرافیایی اتحادیه اروپا

(Darvas(b), 2012: 1) ۲۰۱۶ - ۱۹۸۸



همان‌طور که مشخص است؛ عملکرد ضعیف اقتصادهای جنوب امر جدیدی نیست. برای مثال، زمانی که پرتغال در سال ۱۹۸۶ به جامعه اقتصادی اروپا^۱ پیوست؛ درآمد میانگین آن شبیه به سایر کشورهای اروپایی بود. حتی تا شروع هزاره جدید هم سیر رشد مثبتی را طی می‌کرد؛ اما از سال ۲۰۰۱ این وضعیت تغییر کرد. در سال ۲۰۱۲ تولید ناخالص داخلی پرتغال به سطح ۲۰ سال قبل بازگشت (Mamede, 2013, p. 33). سطح آموزش نیز در جنوب پایین‌تر از شمال است که نتیجه ضعف ساختارهای این کشورها است. از علل این موضوع می‌توان به ضعف ابزارهای تعدیل ساختاری اشاره کرد. تعدیل ساختاری دو جنبه مهم و مرتبط به هم دارد: ۱. اقتصاد خرد نظیر قوانین و سیاست‌هایی همچون انعطاف‌پذیری بازار، فعالیت‌های بانکی، نوآوری و نظام آموزشی کشور که بر شرایط تجاری اثر می‌گذارد و ۲. اقتصاد کلان که در وهله نخست در ارتقای کارایی، رقابت‌پذیری و موازنه قیمت خارجی خود را نشان می‌دهد (Ruscher & Wolf, 2012). برخی کشورهای شمال مثل آلمان قادر به تطابق خود با یورو بودند و توانستند کسری را به مزاد تبدیل کنند؛ اما این شرایط در جنوب وجود نداشت. برخی کشورهای جنوب مثل اسپانیا قادر به عملی کردن این هدف نبودند. انفجار تقاضا در ایتالیا و اسپانیا باعث رشد شد؛ ولی درعین‌حال مشکلات ساختاری را نیز به وجود آورد. در سال‌های اخیر، میزان بالایی از سرمایه به‌سوی کشورهای جنوب جریان یافت. این موضوع به لحاظ اقتصادی پذیرفتنی بود؛ زیرا جریانان سرمایه از کشورهای با درجات بالای توسعه به‌سوی کشورهایی که در حال حرکت برای جبران عقب‌ماندگی خود هستند؛ راه خود را باز می‌کند. در این مورد، در کشورهای جنوب، سرمایه جاری در جریان جبران عقب‌ماندگی به‌کار گرفته نشد و به‌جای آن سبب ایجاد حباب قیمت در بخش مسکن شد. سرمایه جاری مانند حجابی بر فقدان رقابت‌پذیری موجود عمل کرد و این موضوع شکاف را عمیق‌تر کرد (Dombret, 2013). اتخاذ تصمیمات غیرعملی مالی، همراه با به تأخیر انداختن مدام اصلاحات ساختاری که ریشه در افزایش رویگردانی سرمایه‌گذاران خصوصی از خرید اوراق قرضه در برخی کشورهای اروپایی داشت؛ سبب کاهش منابع خارجی مالی در نهادهای جنوب و در نهایت نیاز اجتناب‌ناپذیر به کمک مالی از سوی نهادهای بین‌المللی شد (Mamede, 2013, p.31). برای پل زدن بر روی شکاف، نقش نهادهای اتحادیه اروپا غیرقابل‌چشم‌پوشی است. طبق دیدگاه اکثریت، بحران کنونی نتیجه ناتوانی نهادهای ملی در کشورهای جنوب برای تصمیم‌گیری درست در چهارچوب گسترش قوانین اتحادیه اروپا و نهادها است.

1. EEC :The European Economic Community

۲-۱. فساد اقتصادی و سیاسی جنوب

در کشورهای جنوب میزان فساد بسیار بالا است. در نظرسنجی‌ها، ۵۰ درصد مردم معتقدند فساد سیاسی بر زندگی آن‌ها هم تأثیر گذاشته است (Commission, 2014). با توجه به نقشه فساد در اروپا می‌توان مشاهده کرد که بالاترین میزان فساد در کشورهای جنوب دیده می‌شود و کم‌ترین میزان آن در شمال است. علاوه بر این، کشورهای جنوب مشکل فساد سیاستمداران را نیز دارند.

در همین راستا، ۵۱ درصد اروپایی‌ها معتقدند رهبران سیاسی توانایی مواجهه با شکاف‌های جهانی را ندارند (Commission, 2012, p. 28). سیاستمداران از سیاست‌های پوپولیستی پرهیز برای ماندن در رأس قدرت استفاده می‌کنند. برای مثال آن‌ها از طریق افزایش بیمه بازنشستگی، استخدام کارگران بخش خصوصی و افزایش دستمزدها رأی مردم را خریداری می‌کنند (Acemoglu, 2000, p. 196). مشکل کشورهای جنوب کاملاً سیاسی است. همه این کشورها رهبران سیاسی را مقصر می‌دانند. کشورهای شمال مدام در فهرست ده کشور نخست شاخص در زمینه مبارزه با فساد قرار می‌گیرند؛ اما در جنوب شرایط متفاوت است. برای مثال وضعیت ایتالیا وحشتناک است و این کشور در رتبه ۶۹ جهان؛ یعنی قبل از مونته‌نگرو و بعد از بوسنی قرار گرفته است (Tassinari, 2014). طبق گفته فرانسویس فوکویاما آنچه اروپا را به دو نیم کرده است^۱ اساساً ذهنی است. شکست حکمرانی در جنوب به‌طور ناگسستگی با اشکال فراگیر مشتری‌مداری گره‌خورده است که شایستگی را دفن می‌کند و اصلاحات را ناکام می‌گذارد (Tassinari, 2014). شکاف در حکمرانی منجر به پدیده‌ای شده است که می‌توان آن را نصف‌النهارگرایی^۲ نامید. در شمال و جنوب اروپا دو نوع آدم، دو نوع تفکر، دو نوع لذت و دو نوع ایدئال وجود دارد. این موضوع می‌تواند بر نگاه آن‌ها از خوب و بد و خیر و شر هم تأثیرگذار باشد. نمونه‌های فساد سیاستمداران جنوب مانند برلوسکونی، جورج پاپاندرو و دیگران، در موارد متعددی عیان شده که خود شاهی بر این ادعا است.

۳-۱. تفاوت‌های مذهبی - فرهنگی

به لحاظ تاریخی دولت‌های اروپایی از باز ترکیب مجموعه‌های نامتجانس شکل گرفته‌اند. این عدم تجانس بر مبنای اصول تعیین‌کننده‌ای مانند نژاد، زبان، فرهنگ و حتی مذهب قرار دارد. هرچه دامنه تضاد گسترده‌تر باشد؛ حضور شکاف اقلیمی به‌عنوان یک شکاف

1. Francis Fukuyama
2. Meridionalism



سیاسی فعال در صحنه تعاملات داخلی دولت‌ها آشکارتر می‌شود (Meny & Survel, 2001). برای مثال در بلژیک اگرچه تضاد اقلیمی براساس تقابل نژادی و زبانی میان دو منطقه فلامان ژرمانوفن^۱ و والون فرانکوفن^۲ شکل گرفته است؛ اما این تضاد براساس توافق میان نخبگان سیاسی فلامان و والون در دو منطقه برای ایجاد سیستمی در قالب دولت ملی بلژیک در قرن ۱۹ حل‌وفصل شده بود. به دنبال بازنگری سیاسی این کشور بعد از جنگ جهانی دوم، تضاد مذکور براساس مدیریت قدرت میان دو قوم رقیب مجدد جلوه‌گر شد. در حال حاضر فلامان‌ها مذهبی‌تر هستند و تمایلات راست‌گرایانه دارند و والون‌ها لائیک و چپ‌گرا هستند. با فروپاشی نظام دوقطبی، به‌نوعی شاهد گسترش ابعاد شکاف اقلیمی براساس افزایش تضادهای قومی، نژادی، زبانی و حتی فرهنگی و اجتماعی در کشورهای مختلف اروپایی هستیم. مفهوم سرزمین، از وضعیتی خنثی برخوردار است؛ اما هنگامی که مردمان ساکن در سرزمین خاص، تعبیر ارزشی خاصی را براساس معیارهای قومی، زبانی، تاریخی و غیره در آن وارد می‌سازند؛ مفهوم سرزمین از بار سیاسی برخوردار می‌شود (Gottmann, 1975).

توسعه اقتصادی، جوامع را منعطف، قابل اعتماد و دموکراتیک می‌کند؛ اما میراث فرهنگی جوامع اثر خود را بر ارزش‌هایی که با وجود توسعه اقتصادی تحمیل می‌شود، بر جای می‌گذارند. برای مثال، جوامع پروتستان به‌طور قابل ملاحظه‌ای سطوح بالاتری از اعتماد بین‌فردی را نسبت به جوامع کمونیستی یا کاتولیک از خود نشان می‌دهند (Baker, 2000, p. 1). از همین‌جا شکاف مذهبی که ریشه در تاریخ دارد؛ خود را نشان می‌دهد. ازجمله شکاف‌های سنتی که می‌تواند از عوامل موجد شکاف شمال و جنوب در اروپا باشد؛ می‌توان به دو شکاف مذهبی و طبقاتی در کشورهای مختلف منطقه اشاره کرد. با توجه به شکاف مذهبی، پنج شاخص را می‌توان ارائه داد:

- سطح حضور در کلیسا؛
- مشارکت کسانی که خود را مرتبط با هیچ دین خاصی نمی‌دانند؛
- میانگین میزان مذهبی بودن؛
- عضویت در سازمان‌های مذهبی؛

- سطح جنگ‌طلبی سازمان‌ها (Hix, 1999, p. 68).

طبق گزارش نقشه اجتماعی اروپا^۳، اتریش تنها کشور اتحادیه اروپایی است که در هر پنج شاخص، بالاتر از سطح میانگین قرار دارد و در نتیجه شکاف مذهبی در آن نسبت

1. Flemish

2. Walloon

3. European Social Survey (SS)

به بقیه اتحادیه اروپا بالاتر است. هلند در مقام دوم و فرانسه نیز همیشه کلیه شاخص ها در آن کم تر از حد میانگین بوده است (Kriesi & Sciarini, 2003). چنین کاهشی در گرایش های مذهبی در تمدن گذشته جهان سابقه نداشته است. مذهب و ارزش های اخلاقی باهم مرتبط هستند. برای مثال می توان گفت که کشورهای جنوب اروپا دارای گرایش های اخلاقی سنتی تری هستند. نسبت به جمعیت کشور، افراد مذهبی بیشتری دارند؛ نرخ طلاق در آن ها پایین تر بوده و اتانازی، همجنس بازی و غیره در این کشورها پایین تر است (Voas & Storm, 2012).

در دوران قرون وسطی، مذهب کاتولیک، مؤلفه مشروعیت قدرت و قانونی بودن نظام های سلطنتی اروپایی بود. با پایان قرون وسطی، دوره جدیدی به نام رنسانس آغاز شد که با تکیه بر دو اصل اصلاح مذهبی و تنویر افکار، حاکمیت جزمی کلیسا را زیر سؤال برد. اگر تا پیش از این، مذهب به عنوان پارادایم حاکم به نظام های سیاسی اروپایی هویت می بخشید؛ از این به بعد دوران آسیب پذیری مذهب آغاز شده و زمینه برای ایجاد شکافی جدید میان دو عنصر در حال جدایی و تفکیک، یعنی کلیسا و دولت پدیدار شد. بعد از جنگ جهانی دوم، با توجه به شتاب در فرایند مذهب زدایی و غلبه لائیسیت، از شدت شکاف های مذهبی کاسته شد (Meny & Survel, 2001, p. 42). ژان گیتون^۱، فیلسوف و دین شناس فرانسوی معتقد است که با وجود مناسک زدایی مذهبی، مذهب باوری از اواخر قرن بیستم، در حال افزایش است. در میان رفتارهای ناپایدار انتخاباتی در اروپا که دارای تحولات سریع است؛ تنها معیار مذهبی بودن است که می تواند در نوع انتخاب سیاسی شهروندان اروپا قابل پیش بینی باشد. همچنین در نواحی جنوب اروپا که مردم بیشتر تحت تأثیر کلیسای کاتولیک هستند؛ شاهد پیروزی احزاب راست گرا، به ویژه دموکرات مسیحی و محافظه کار هستیم. این در حالی است که در مناطق ضد مذهبی یا با اعتقاد مذهبی پایین مثل کشورهای شمال اروپا، احزاب چپ موفقیت بیشتری دارند. پس می توان تنوع و شکاف های فرهنگی و مذهبی اروپا را به صورت جدول زیر خلاصه کرد.

جدول ۱: تنوع شکاف ها در اتحادیه اروپا

تنوع و گروه های مربوطه		
تنوع نژادی	تنوع مذهبی	تنوع قومی
سیاه	مسلمانان	اقلیت بومی
رومی	یهودیان	گروه های مهاجر



تنوع و گروه‌های مربوطه		
تنوع نژادی	تنوع مذهبی	تنوع قومی
	گروه‌های مختلف مسیحی	
شکاف‌ها		
۱. فرهنگ مدارا در زندگی سیاسی		
۲. سیاست عمومی اجرایی، موانع نهادی برای حقوق حداقلی		
۳. موافقت یا مخالفت با تحرک حداقلی		

در کشورهای اتحادیه اروپا، فضای سیاسی قابل ملاحظه‌ای برای شکل‌گیری شکاف سیاسی جدید، مبتنی بر تضاد میان هم‌گرایی و واگرایی وجود دارد (Medrano, 2003:65). انتظار می‌رود در کشورهایی که به لحاظ اجتماعی و اقتصادی توسعه‌یافته هستند؛ شکاف‌ها کم‌تر شود؛ اما فرصت‌های اقتصادی در این کشورها سبب جذب مهاجر از کشورهای دیگر می‌شود و این موضوع به شکاف‌های قومی درون کشورها دامن زده و منجر به واکنش‌های تدافعی قسمتی از جمعیت بومی می‌شود. همان‌گونه که دیز مدرانو^۱ در مصاحبه با نگارنده اذعان داشت: «غیربومی شدن ظرفیت‌های تولیدی، شانس زندگی در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته را به خطر می‌اندازد و متعاقب آن سبب افزایش نرخ بیکاری در این کشورها می‌شود. موضوع مهم دیگری که باید در اینجا به آن توجه کرد؛ تفاوت در فرهنگ کشورهای شمال و جنوب است. همان‌گونه که دیز مدرانو معتقد است که تصور خاص کشورهای اتحادیه اروپا عمیقاً ریشه‌های فرهنگی دارد که در فرهنگ ملی و فروملی پرورده می‌شود. برای مثال انگلیس همیشه به لحاظ فرهنگی مخالف هم‌گرایی بوده است یا سوئیس به دلایل فرهنگی و سیاسی به عضویت اتحادیه اروپا درنیامد. این موضوع حتی در انتخاب‌های سیاسی دولت‌ها هم تأثیرگذار است (Medrano, 2003, p. 66).

۲. سطح منطقه‌ای

۲-۱. اختلاف آلمان و فرانسه

گرایش جدیدی برای توضیح شکاف منطقه‌ای وجود دارد که آلمانی شدن^۲ نامیده می‌شود. این موضوع از محبوبیت گسترده آنگلا مرکل در سراسر اروپا و توجه غیرعادی به انتخابات فدرال آلمان در کشورهای اروپایی نشئت می‌گیرد. آلمان، طالب حفظ

1. Juan Díez Medrano

2. Germanization

وضع موجود است (Papantonious, 2013). آلمان‌ها دو احتمال را در نظر می‌گیرند؛ نخست این‌که شکاف جنوب توسعه یابد و در این مورد ترس آلمان این است که کشورش با تهدیدات بلندمدت روبه‌رو شود. این موضوع آلمان را به حفظ منطقه یورو و پول واحد در شمال اروپا می‌کشاند. دوم این‌که، آلمان احتمال می‌دهد که بحران محدود شود و منجر به این شود که این کشور بخواهد اتحادیه مالی و پولی بسته‌تری را هدایت کند که این مسئله مستلزم دوطرفه‌سازی بهره‌وری ملت‌ها و انتقال حاکمیت اقتصادی به نهادهای فرادولتی اروپا است؛ یعنی اجرای حکمرانی چندسطحی. البته چنین حرکتی هزینه‌های سیاسی در پی خواهد داشت. با توجه به این نکته که این آلمان بود که هزینه ایجاد یورو را پرداخت کرد؛ در نتیجه نظام به‌سوی اولویت‌های آلمان حرکت کرد (Morvacsik, 2012, p. 68). از دید جنوب، پافشاری آلمان بر سیاست مشروط مبتنی بر ریاضت، نقش مؤثری در ادامه بحران در کشورهای جنوب و بدتر شدن شرایط اجتماعی دارد (Rappold, 2014). در حال حاضر، فرانسه به‌نوعی از رویگردانی از آلمان در میان کشورهای جنوب حمایت می‌کند. حتی رابطه فرانسه-آلمان به‌عنوان موتور محرکه هم‌گرایی اروپا در این میان آسیب‌دیده است. درحالی‌که فرانسوا اولاند، خواهان تقویت اقتصاد از طریق افزایش هزینه‌های عمومی است؛ حکومت آلمان تأکید کرده است که ریاضت و رشد متضاد هم نیستند.

کشورهای جنوب اروپا همگی کسری حساب جاری عمیقی را در طول دهه گذشته تجربه کرده‌اند. توضیح منطقی برای این موقعیت این است که کشورهای جنوب طی دهه گذشته، غیرقابلی شدند یا مشارکتشان در اقتصاد اروپا و اتحادیه پولی کاهش یافت؛ اما آلمان بعد از سال‌ها کشمکش با تبعات اتحاد، توانست دستمزدها را به کنترل خود درآورد. برای مثال در سال ۲۰۰۷ میزان دستمزد نیروی کار در آلمان ۱۴ درصد پایین‌تر از دیگر کشورهای ثروتمند بود و نتیجه این موضوع، مازاد در حساب‌های جاری دولت بود (Huebner, 2011, p. 291). زمانی که کشورهای جنوب اروپا به یورو پیوستند؛ دیگر فرصتی برای کاهش ارزش پول ملی خود و بازبینی در هزینه‌های نسبی رقابت‌پذیری نداشتند.

نکته مهمی که باید به آن اشاره کرد؛ تأثیر تضعیف موتور محرکه فرانسه-آلمان در پیدایش شکاف شمال و جنوب است. احتمالاً مهم‌ترین شکاف میان این دو، زمانی بود که وزیر وقت مالیه (اقتصاد و دارایی) فرانسه، کریستینا لاگارد^(۳) به انتقاد از مازاد تجاری آلمان در مصاحبه با فایننشیل تایمز پرداخت (Hall, 2010). اما شاید شدیدترین شوک، چهار سال بعد در ۲۵ اوت ۲۰۱۴ رخ داد؛ یعنی زمانی که مانوئل والس،



نخست‌وزیر فرانسه استعفای خود را اعلام کرد و آرنو مونتبورگ وزیر اقتصاد فرانسه اظهاراتی در انتقاد از سیاست‌های آلمان و پذیرش آن‌ها از سوی فرانسه اعلام کرد. این انتقادات تا حد زیادی به دلیل شرایط اقتصادی فرانسه رخ داد؛ زیرا در سال ۲۰۱۴ دولت حتی نتوانست رشد ۱ درصد که قول آن را داده بود، عملی کند (Penketh, 2014). واگرایی میان فرانسه و آلمان در مسائل خاص نشان‌دهنده اختلاف‌نظر در راهبردهای کلان است که ریشه در یورو دارد. از یک‌سو، فرانسه می‌خواهد که آلمان از سیاست‌های همکاری‌جویانه‌تری پیروی کند تا فشارهای رقابتی بر شرکای اروپایی کاهش پیدا کند (Prodi, 2010). برای فرانسه بسیار دشوار است که استانداردهای زندگی کارگران خود را به شیوه آلمان منکوب کند. از سوی دیگر، افکار عمومی فرانسه کاملاً مخالف طرح اروپا است؛ زیرا این طرح سبب کاهش دستمزد کارگران در سال ۱۹۸۳ شد. فرانسه اتحادیه سیاسی فدرال را نخواهد پذیرفت؛ زیرا اکثریت سیاستمداران فرانسوی می‌ترسند که این کار وزن سیاسی و دیپلماتیک فرانسه را در جهان کاهش دهد. درحالی‌که دست‌کم از زمان سقوط دیوار برلین این موضوع هدف راهبردی آلمان بوده است؛ چراکه سبب برتری آلمان در فدراسیون اروپا خواهد شد. به نظر می‌رسد این همان امتیازی است که آلمان برای موافقتش با تخصیص سرمایه بیشتر در سطح اروپا می‌طلبد.

مخالفان یورو معتقدند که اعضای شمالی مانند آلمان، با کم کردن مصرف داخلی، جلوگیری از رشد دستمزدها و اعمال فشارهای انقباضی بر منطقه یورو، رقابت‌پذیری محصولات خود را افزایش داده‌اند؛ به‌طوری‌که عرصه برای اعضای بدهکار منطقه یورو و خلاصی از رکود موجود بسیار دشوار شده است. این انتقادات تا آنجا بالا گرفت که برخی به دولت مرکل لقب «رایش چهارم» داده و برخی دیگر از احیای هژمونی آلمان، این‌بار در حوزه اقتصادی خبر داده‌اند. به‌علاوه، متخصصان کشورهای جنوب بر این باورند که فشار آلمان بر اعضای بدهکار منطقه یورو برای اجرای کامل رژیم‌های ریاضت اقتصادی به‌عنوان پیش‌شرط دریافت کمک‌های مالی، مانع از بروز رشد اقتصادی در این کشورها خواهد شد. در مقابل، آلمان بحران یورو را نتیجه مجموعه‌ای از ولخرجی‌ها، عدم برنامه‌ریزی مالی و غیررقابتی بودن اقتصاد آنان می‌داند. مرکل بارها مخالفت خود را با ارائه کمک‌های مالی بیشتر به کشورهای بحران‌زده اعلام کرده است (Fisahn, 2013). این اعلام مواضع پس از روی کار آمدن حزب سیریزا در یونان قوت بیشتری گرفت. مرکل در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان بدهی‌های یونان را بخشید؛ اظهار کرده که تاکنون میلیاردها یورو از بدهی‌های این کشور بخشیده شده‌اند و این منطقی نیست

که بخش بیشتری از این بدهی‌ها بخشیده شود (Wharton, 2015). رهبران آلمان بارها اعلام کرده‌اند که حاضر نیستند مالیات شهروندان خود را صرف بی‌مبالاتی اقتصادی کشورهای بدهکار ناحیه یورو کنند و تنها زمانی به اعطای کمک‌های مالی در چهارچوب صندوق ثبات مالی اقدام خواهند کرد که به آنان ثابت شود؛ این کشورها در اجرای طرح ریاضت اقتصادی مورد نظر اتحادیه شامل کاهش دستمزدها، افزایش ساعت کار، کاهش شدید هزینه‌های عمومی و فروش اموال ملی به‌عنوان بهای بدهی‌ها ثابت‌قدم هستند؛ موضوعی که به نظر می‌رسد کاملاً از افکار عمومی درون آلمان نشأت گرفته است (Fisahn, 2013).

اکنون موجی از نارضایتی عمومی در کشورهای اروپایی گرفتار بحران به راه افتاده است. ارزش اوراق قرضه ایتالیا و اسپانیا به‌شدت رو به کاهش است. این موضوع تا جایی پیش رفته که بانک مرکزی اروپا، کار خرید اوراق قرضه این کشورها را با هدف کاهش هزینه بدهی آن‌ها آغاز کرده است (Fisahn, 2013).

می‌توان نتیجه گرفت که نقش آلمان در این شکاف بسیار پررنگ است. بعد از سه دوره صدراعظمی، آنگلا مرکل سیاست حساب‌شده‌ای دارد. انتخاب موگرینی^۱ به‌عنوان جایگزین کاترین اشتون به اصرار آلمان بود و مخالفت فرانسه و بریتانیا به‌جایی نرسید. این موضوع نشانگر اوج تقابل فرانسه و آلمان است. حقیقت این است که تشدید اختلاف‌های سیاسی و اقتصادی موجود میان آلمان و فرانسه که به‌عنوان دو قدرت بزرگ اقتصادی در اتحادیه اروپا شناخته می‌شوند؛ یکی از پیامدهای مهم و متفاوتی بوده است که بحران اقتصادی اتحادیه اروپا پیش روی این اتحادیه قرار داده است. درواقع، بحران‌های اقتصادی در حوزه پولی یورو، بیش‌ازپیش سبب تشدید تیرگی روابط آلمان و فرانسه شده است؛ به‌طوری‌که هم‌اکنون، این روابط و ادامه آن، به بدبینانه‌ترین جایگاه خود رسیده و با وضع دشواری روبه‌رو شده است.

سارکوزی طی دوره پنج‌ساله ریاست‌جمهوریش از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲، اهتمام ویژه‌ای در چرخش سیاست خارجی فرانسه نسبت به علایق آمریکا به‌کار برد. نزدیکی فرانسه به آمریکا از این منظر که موجب کاهش استقلال خارجی فرانسه و فرسایش جایگاه سیاسی این کشور در اتحادیه اروپا می‌شد و از استقلال عمل فرانسه در مسائل حساس اروپا نیز می‌کاست؛ بیشتر به نفع آلمان بود؛ چراکه آلمان در راستای یک سیاست قدیمی همواره از فرانسه برخوردار از استقلال تمام‌عیار که بتواند در مناسبات سیاسی و اقتصادی اروپا با آسودگی خاطر به جولان بپردازد، واهمه داشت. درواقع،



آلمان بیشتر به دنبال یک فرانسه ضعیف در اروپا بود که عملکردهای سارکوزی تا حدود زیادی کمک شایانی به تحقق این هدف آلمان کرد. این در حالی است که اولاند سعی کرده است همانند شارل دوگل درصدد بازسازی جایگاه واقعی فرانسه گام بردارد. صدهای زیادی در اروپا علیه ریاضت اقتصادی تحمیل‌شده از جانب آلمان بر اروپا بلند شده است؛ اما این صداها هم‌سو با صدای فرانسه نیست. این در حالی است که فرانسه پیش از دیگر کشورهای اروپایی، این سیاست‌ها را محکوم می‌کرد.

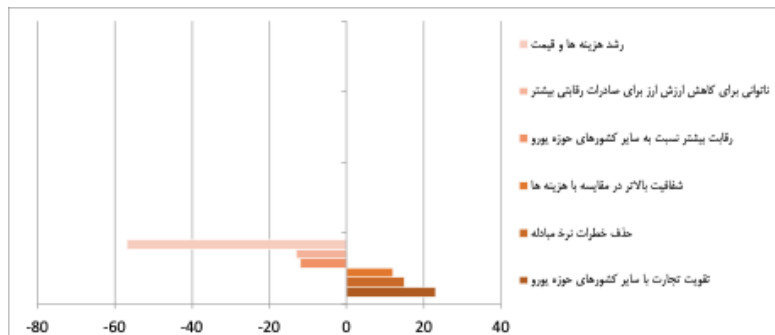
۲-۲. بحران اقتصادی حوزه یورو

از ابتدا، یورو بر مبنای قمار بزرگ بنیان گذاشته شد. زمانی که رهبران اروپا در سال ۱۹۹۲، اتحادیه پولی را انتخاب کردند؛ امیدوار بودند که اقتصادهای اروپا با یکدیگر همگرا خواهند شد؛ یعنی کشورهای دارای کسری جنوب، دستاوردهای آلمان را به‌دست خواهند آورد و آلمان نیز کمی شبیه آن‌ها خواهد شد؛ اما در عمل این اتفاق رخ نداد. ایجاد هم‌گرایی اقتصادی اروپا بدان معنا است که رفتارهای اقتصاد کلان دولت‌ها به نحو مطلوبی مشابه یکدیگر گردد تا هزینه‌های سیاست پولی واحد، مقرون‌به‌صرفه شود (Morvacsik, 2012, p. 54). یکی از مهم‌ترین مشکلات منطقه یورو، واگرایی در جایگاه رقابتی است که از اوایل دهه نخست سده جدید آغاز شد. این واگرایی منجر به عدم موازنه در منطقه یورو شد (Grauwe, 2013, p. 1). در سال‌های اخیر، انگاره شمال- جنوب در اروپا ایجاد شده است؛ که به‌صورت سطحی، حاصل بحران یورو بود. کشورهای جنوب به شکل گسترده‌ای به‌دلیل بحران در شرایط سختی به سر می‌برند؛ درحالی‌که همسایگان شمالی از این آب گل‌آلود ماهی می‌گیرند (Rappold, 2014).

تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای در اقتصاد یورو دیده می‌شود. یورو برای کشورهای شمال بسیار ضعیف و برای کشورهای جنوب بسیار قوی است (Riegert, 2012). در شمال تورم بسیار پایین و در جنوب بسیار بالا است. توسعه منفی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کسری نظام یورو خود را نشان داد و این موضوع را مطرح کرد که سیاست‌ها و سازوکارهای کنونی نیازمند تقویت به‌منظور کسب ثبات در حوزه یورو است (Cukurcayir & Tezcan, 2013, p. 308). ساختار حوزه یورو غیرمنطقی است. افزایش مشابهت‌ها، اتصالات عمیق و اقتصادهای همپوشان شمال مستلزم وجود واحد پولی متفاوتی است. تفاوت میان نظام‌های مالی اعضای یورو بدان معنا است که اقتصادهای آن‌ها به شکل متفاوتی به شوک‌های اقتصاد جهانی واکنش نشان داده است و این

موضوع باعث عدم توازن مالی شده است. به طور کلی نرخ ارز شناور در مواجهه با شوک های اقتصادی، هزینه کمتری از نرخ ارز ثابت یا موافقت نامه های پول واحد دارد (Booth, 2013: 17). ابتدا، کشورهای اروپایی سیاست های خود را در مسیر آلمان قرار دادند. اجرایی شدن یورو، نرخ بهره را برای این کشورها کاهش داد و کشورهای شمال را تشویق به وام دادن به آن ها کرد. منطقه یورو مثل بمب ساعتی بود که بعد از بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ منفجر شد. کشورهای دارای کسری، زیر فشارهای شدید از سوی بازار بین الملل قرار گرفتند. در مقابل، آلمان بعد از یک دوره رکود کوتاه مدت، از شکوفایی اقتصادی بی سابقه ای برخوردار شد (Morvacsik, 2012, p. 56-59).

از سال ۲۰۱۳، تغییرات اساسی در حکمرانی حوزه یورو ایجاد شده است. مهم ترین آن تصمیم بانک مرکزی اروپا در جولای همین سال مبنی بر متعهد کردن خود به فشارهای نامحدود به حکومت های دولت های عضو در زمان بحران است. در پی این تصمیم، منطقه یورو وضعیت شکننده ای پیدا کرد. این شکنندگی منتج از این واقعیت بود که در بهره وری از منطقه یورو، حکومت های ملی، در اوج بحران، قدرت خود را برای اجبار بانک ملی به خرید سهام دولتی از دست دادند؛ بنابراین سهامداران نمی توانستند تضمین کنند که در زمان سررسید، پول خود را دریافت می کنند (DeGrauwe, 2013, p. 12). به طور کلی ورود به حوزه یورو هم اثر مثبت و هم منفی داشته است. طبق گزارش «گرنٹ ترونٹون»^۱ می توان این سیر را از روی آمار به خوبی ملاحظه کرد (نمودار ۲).



نمودار ۲: اثرات ورود به حوزه یورو (Thornton, 2012, p. 8).

هزینه ها و قیمت ها (۵۷ درصد) رشد کرده است که به عنوان مهم ترین شکست الحاق به پول واحد است و با ناتوانی در کاهش ارزش پول و تقویت رقابت پذیری صادراتی

1. Grant Thornton



(۱۳ درصد) و افزایش رقابت از درون منطقه یورو (۱۲ درصد) همراه است. مهم‌ترین اثر مثبت وجود پول واحد، حذف خطرات مبادله (۳۱ درصد) است. البته تمایل کمتری برای عضویت در حوزه یورو وجود دارد. مهم‌ترین زیان (۴۰ درصد)، هزینه‌های آماده شدن برای ورود بوده است (Thornton, 2012).

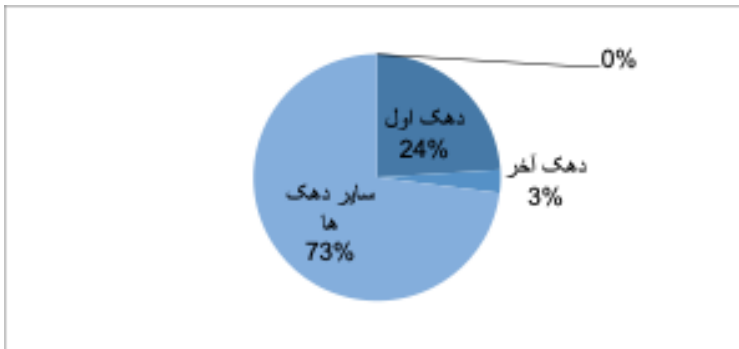
۲-۳. سیاست‌های ریاضت اقتصادی

اقتصادهای بزرگ جنوب اروپا، شرایط حال حاضر خود را تا حد زیادی به سیاست‌های ریاضتی نسبت می‌دهند (Papantonious(a), 2013). پاسخ به بحران بدهی اروپا نوعی تجارت بود. کشورهای شمال، بدهی کشورهای جنوب را تأمین مالی کردند؛ اما در مقابل بر سیاست‌های ریاضتی سخت و اصلاحات اقتصادی تأکید کردند. این سیاست‌ها، اعتراضاتی را به راه انداخت (Bremmer, 2012). این عقیده در برلین، هلسینکی و دیگر پایتخت‌های کشورهای شمال وجود دارد که ریاضت اقتصادی منجر به رقابت‌پذیری، ثبات مالی و رشد اقتصادهای کشورهای جنوب و در نهایت کل اروپا می‌شود. درواقع، این نارضایتی باعث افزایش محبوبیت احزاب افراطی شد. بسیاری از اقتصاددانان مطرح با این سیاست مخالفت کردند. از جمله «ژوزف استیگلیتز»^۱ معتقد است که نمونه‌ای وجود ندارد که نشان دهد یک اقتصاد بزرگ از راه ریاضت به رشد رسیده است (Smialek, 2013).

نتیجه بلندمدت ریاضت می‌تواند افزایش سطح فقر و نابرابری در دو دهه آتی باشد. در اروپا ریاضت به معنای کاهش شدید هزینه‌ها با هدف کاهش کسری بودجه است. از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ کل هزینه‌های عمومی به میزان ۴۰ درصد از تولید ناخالص داخلی در ایرلند، ۲۰ درصد در بالتیک، ۱۲ درصد در اسپانیا، ۱۱/۵ درصد در بریتانیا کاهش پیدا کرد (Leschik & Jepsen, 2012, p. 182). صرف‌نظر از بودجه، امنیت اجتماعی نیز به‌طور قابل ملاحظه‌ای در حکومت‌های اروپایی کاهش پیدا کرد. یونان، لیتوانی، پرتغال و رومانی تا سال ۲۰۱۱، ۵ درصد از بودجه خود را کاهش دادند. با توجه به افزایش قیمت کالاها و خدمات این مسئله به‌خودی‌خود باعث نابسندگی درآمدی مردم شد. در همین حین، خدمات اجتماعی، گذار اجتماعی و چانه‌زنی جمعی که برای مبارزه با فقر ضرورت دارند؛ از بین رفتند (Hood, Johnson & Joyce, 2013). بسیاری از کشورهای اروپایی «مالیات بر ارزش‌افزوده» را به‌عنوان قسمت اصلی برنامه ریاضت افزایش دادند.

1. Joseph Stiglitz

نتیجه منفی دیگر ریاضت اقتصادی، افزایش فقر طبقه کارگران است. حدود ده درصد کارگران اروپا در فقر زندگی می‌کنند (ILO, 2012). نابرابری اثرات اقتصادی-اجتماعی شدیدی دارد؛ اعتماد میان مردم را کاهش می‌دهد و درجه انسجام اجتماعی را کم می‌کند. البته قبل از اجرای سیاست‌های ریاضتی هم، در کشورهای شمال و جنوب سطوح بالایی از نابرابری وجود داشت. شکل زیر سهم درآمد برای دهک اول و دهک آخر جمعیت اروپا بعد از اجرای سیاست‌های ریاضتی را نشان می‌دهد. در ساختار حکمرانی کنونی، رکود در سراسر کشورهای جنوب وجود دارد؛ ولی این موضوع تا حدی اجتناب‌ناپذیر است.



شکل ۱: سهم درآمد برای دهک اول و دهک آخر جمعیت اروپا بعد از اجرای سیاست‌های ریاضتی (Eurostat, 2014).

۳. سطح بین‌الملل

تعدی از حقوق اساسی، بحران اقتصادی، رشد بیکاری، خطرات دموکراسی، خرابی وضعیت فرهنگی و اقتصادی، تنها مشکلات اندکی هستند که اتحادیه اروپا طی دوران طولانی ضعف اقتصادی دچار آن شده است. کلیه این‌ها از سطح داخلی به سطح جهانی رانده شده است (Belikova, 2013). شکاف در این سطح اجتناب‌ناپذیر بود. واکنش‌ها به این شکاف در ابتدا ضعیف بود. کشورها قادر به واکنش مناسب طبق نیازهای خود نبودند و همگی منتظر ماندند که ببینند چه می‌شود. بسیاری از کشورها از جمله آلمان در این مسیر دچار اشتباه شدند (Forbes, 2012).

۳-۱. جهانی‌شدن

روند جهانی‌شدن به شکل امروزی که از دهه ۱۹۸۰ آغاز شد؛ با توسعه اطلاعات و ارتباطات در کل جهان گسترانیده شد. با پیشرفت‌های جهانی‌شدن، وجوه ملی کشورها



باید به‌صورت ساختاری تغییر می‌کرد و شرکت‌ها، ساخت چندملیتی پیدا می‌کردند؛ بنابراین دولت-ملت‌ها نقش تعیین‌کنندگی خود را در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی از دست دادند (Cable, 1996: 20). آزادسازی حرکت سرمایه میان کشورها در دهه ۱۹۸۰، تسریع جریان سرمایه بعد از دهه ۱۹۹۰ و تحرک نیروی کار مهم‌ترین نتایج جهانی‌شدن بودند. در روند جهانی‌شدن، حمایت‌گرایی از بین رفت و آزادی، تأمین‌کننده جریان سرمایه خارجی شد. هرچه جهانی‌شدن پیش رفت؛ آزادسازی مالی سبب بدتر شدن ساختار اقتصاد کلان کشورهای در حال توسعه شد. نابسامانی در جریان سرمایه کوتاه‌مدت سبب خلل در ثبات و ایجاد بحران اقتصادی شد. بحران مالی جهانی نه تنها تأثیر منفی بر ثبات اقتصاد کلان کشورهای در حال توسعه داشت؛ بلکه بر روابط اقتصادی با جهان خارج به‌صورت سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، صادرات و کمک خارجی تأثیر گذاشت. عواقب سیاسی جهانی‌شدن بسیار است. از یک‌سو، این روند منجر به ایجاد اشکال جدید اقتدار سیاسی می‌شود و از سوی دیگر، کانال‌های جدید پاسخ‌گویی سیاسی را در سطح فراملی ایجاد و فرصت‌هایی را برای تحرک فراملی و بین‌المللی فراهم می‌کند.

زمانی که کشورها با جهان خارج ارتباط می‌یابند در آن واحد، هم شبیه هم می‌شوند و هم با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند؛ زیرا آن‌ها نقش خاصی در تقسیم کار جهانی دارند و به‌طور فزاینده‌ای موضوع نفوذ از جهان خارج قرار می‌گیرند. در مورد منابع تفاوت، مهم‌ترین ادعا این است که کشورها از هم فاصله می‌گیرند؛ زیرا آن‌ها خاص می‌شوند. برخی کشورها مثل یونان بر گردشگری تأکید دارند؛ در حالی که برخی همچون آلمان بر تولید تأکید دارند. برخی مانند بریتانیا بر مالیه تأکید دارند؛ برخی دیگر مثل هلند به حمل‌ونقل اولویت می‌دهند و برای بعضی مثل فرانسه و لهستان هنوز هم کشاورزی مهم است؛ حتی ممکن است برای برخی همچون ایسلند ماهیگیری در اولویت باشد. حتی خاص شدن نیز مراتبی دارد. برای مثال، آلمان ماشین‌ابزار و صنایع سنگین تولید می‌کند و بلژیک و اسلواکی صنایع متوسط (مثل کالاهایی که برای ساخت دیگر کالاها استفاده می‌شود) را تولید می‌کنند. نهادهای سیاسی و اقتصادی در این جریان نقش دارند (Jones, 2011, p. 14). اگر فقط به تجارت نگاه کنیم، خاص شدن به دو دلیل محض است: (۱) بیشینه‌سازی ارزش افزوده و (۲) امکان دسترسی ارزان‌تر و سریع‌تر به کالاهای تولیدشده در سایر قسمت‌های جهان.

فرایند خاص شدن، شباهت‌هایی را ایجاد می‌کند؛ همان‌گونه که تفاوت‌هایی را هم سبب می‌شود. برخی از این شباهت‌ها مفید هستند؛ مانند گسترش رفاه و فناوری که

به ارتقای رشد و نوآوری کمک می‌کند. جهانی‌شدن نیازمند آماده‌سازی نهادها برای همکاری در سیاست‌گذاری ملی و مدیریت تهدیدات ناشی از نوسانات سرمایه است (Jones, 2011, p.15). منظور از شناوری، هر پولی است که بتواند به‌عنوان ابزار پرداخت در نظام بین‌الملل استفاده شود. به این منظور، ترکیب هم‌گرایی بازار مالی و نرخ مبادله در ساختار وابستگی متقابل اروپایی از دو راه تغییر می‌کند: ۱. کشورها برای همیشه از شر مازاد و کسری حساب نجات پیدا می‌کنند؛ زیرا کشورهای دارای مازاد، بازار سرمایه باز برای سرمایه‌گذاری پس‌اندازهای خود خواهند یافت و کشورهای دارای کسری برای پرداخت واردات خود شناوری خواهند یافت؛ یعنی برای مثال، سوئد می‌توانست پول خود را در بالتیک سرمایه‌گذاری کند و لازم نبود که در نظام یورو باشد؛ چنان‌که هنوز هم سوئد خارج از حوزه یورو است و ۲. پایین آوردن الزامات ضمنی برای همکاری در اقتصاد کلان؛ از زمان ایجاد پول واحد فقط کشورهای خارج از حوزه یورو باید نگران سیاست همکاری می‌بودند؛ زیرا کشورهای داخل حوزه یورو دیگر نرخ مبادله نداشتند که بخواهند آن را ثابت کنند.

با آزادسازی حرکت سرمایه و جهانی‌شدن نظام سرمایه‌داری در کل جهان، بحران در کشورهای توسعه‌یافته آغاز شد. بحران مالی جهانی از نظام مالی برآمد و بر اقتصاد سایر کشورها تأثیرات منفی برجای گذاشت. بسیاری از کشورهای اتحادیه اروپا از بسته‌های اقتصادی مشترک در راستای هزینه‌های پولی به‌منظور کاهش اثر بحران بر اقتصاد استفاده کردند؛ اما چون نظام پولی اتحادیه اروپا امکان اجرای سیاست‌های پولی انبساطی برای بسیاری از کشورها را از بین برده بود؛ اجرای گسترده سیاست‌های پولی زمان زیادی را به خود اختصاص داد (Cukurcayir & Tezcan, 2013, p.310). پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی خارج از اروپا به اتحادیه به‌عنوان یک قدرت هنجاری و قابل اعتماد نمی‌نگرند. احساسات شهروندان خارج از اروپا در مورد اتحادیه اروپا وابسته یا منتج از یک جایگاه عمومی‌تر و غیررسمی است که افراد در همکاری جهانی و بین‌الملل اتخاذ می‌کنند؛ که فراملی‌گرایی نامیده می‌شود. مؤلفه‌های فردی و ویژگی‌های زمینه‌ای مثل رفتار بین‌الملل اتحادیه اروپا و رابطه اتحادیه اروپا با شهروندان کشورها، در توضیح عقاید عمومی در مورد اتحادیه اروپا مؤثر است (Schlipphak, 2013, p. 590).

تصویر اتحادیه اروپا، به‌ویژه در حوزه‌هایی مربوط به اقتصاد بین‌الملل و همکاری مرتبط با نتایج اعمالش است. نگاه نخبگان سیاسی به اتحادیه اروپا وابسته به رفتار اتحادیه اروپا در مذاکرات اقتصاد بین‌الملل و همکاری است (Schlipphak, 2013, p. 593).



درحالی‌که اروپا نیازمند رسیدگی به ضعف‌های ساختاری خود بود؛ دنیا به‌سرعت حرکت می‌کرد و اقتصادها به‌صورت فزاینده‌ای با هم مرتبط شده بودند. اروپا یکی از بارزترین اقتصادهای جهان بهره‌مند شد؛ اما رقابت با اقتصادهای پیشرفته و نوظهور از اوایل هزاره جدید تشدید شده و این شرایط روزه‌روز بدتر می‌شود. چین و هند مشغول تحقیق بر روی افزایش ارزش صنایعشان و پیشی گرفتن از رقبای اقتصاد جهانی هستند. در این مورد می‌توان از آمار نیز کمک گرفت. در مقایسه با بهار ۲۰۱۰، اروپایی‌ها بیشتر متقاعد شدند که جهانی‌شدن نیازمند قوانین مشترک است. ۷۶ درصد اروپایی‌ها موافق‌اند که جهانی‌شدن مستلزم حکمرانی جهانی است که در سال ۲۰۱۰ میزان آن ۶۸ درصد بوده است (Commision(b), 2012, p. 91). جهانی‌شدن، کشورهای اروپایی را به تمایز از یکدیگر تشویق و وابستگی متقابل را تضمین می‌کند که سرنوشت این کشورهای متمایز به هم مربوط است (Jones, 2011, p. 12).

۳-۲. بحران مالی جهانی

یکی از دلایل تعمیق شرایط کنونی، سرریز شدن بدهی‌ها از ایالات متحده است. درواقع، جاری شدن اشک اروپا به‌دلیل کنده شدن پوست پیاپی در آمریکا صورت گرفت. بحران بانکی در اتحادیه اروپا برخلاف آمریکا که ابتدا بحران در نظام بانکی رخ داد؛ با تأخیر آغاز شد. مالیه‌ای کردن اقتصاد و ایجاد دارایی‌های مالی مسموم که از یک‌سو ارزش خود را از دست داده‌اند و از سوی دیگر، سبب از بین رفتن اعتماد به سرمایه‌گذاری در بازار مالی می‌شوند؛ در این سیر مؤثر بوده است؛ بنابراین بیشتر مشکلات اروپا ناشی از انتشار عفونتی است که در آن‌سوی اقیانوس اطلس تولید شده است (Nowak, 2012). توسعه منفی بخش مالی به‌سرعت روی بخش واقعی اثر می‌گذارد. اقتصاد بسیاری از کشورها بعد از آمریکا در معرض رکود قرار گرفت. آثار بحران ۲۰۰۸، خود را در معیارهای اقتصاد کلان کشورها مانند کاهش نرخ توسعه، بدتر شدن موازنه بودجه، افزایش بدهی، کاهش سرمایه‌گذاری و افزایش بیکاری نشان داد (Cukurcayir & Tezcan, 2013, p. 308).

بحران مالی جهانی ۲۰۰۷ از چند جهت مشکل‌آفرین شد و به‌جای تهدید کردن ثبات نرخ مبادله، به روند شناور آفرینی حمله کرد. از بین رفتن شناوری از آمریکا به اروپا کشانده شد. نخستین کشورهایی که آسیب دیدند؛ کشورهای درگیر در خدمات مالی بودند؛ مثل بانک «نورث‌رن راک»^۱ در بریتانیا که در دسامبر ۲۰۰۷ دچار مشکل

1. The Northern Rock

و در سال ۲۰۰۸ ملی شد (Jones, 2011, p. 20). کشورهای بعدی که آسیب دیدند آن‌هایی بودند که خارج از حوزه یورو قرار داشتند و هنوز هم درگیر موازنه پرداخت‌ها بودند که شامل کشورهای کوچک مرکز و شرق اروپا مثل لیتوانی، لتونی و کشورهای بزرگ‌تر مثل مجارستان، لهستان و حتی کشورهای ثروتمند دانمارک و سوئد بود. بحران در سال ۲۰۰۹ به اوج خود رسید و بعد اقتصادهای ملی رو به بهبود رفتند. درحالی‌که تقسیمات میان و درون کشورهای اروپایی بدتر شد؛ بحران مالی و اقتصادی جهانی زمینه‌ای را برای تحلیل توسعه در سیاست اروپا فراهم کرد. بحران شوک سنگینی را بر اروپا وارد کرد و ایمان کشورها و نقش نهادهای مشترک را به چالش کشید. برخی کشورها نظیر بریتانیا، مجارستان، ایسلند، لیتوانی و ایرلند آسیب زیادی از بحران جهانی تا سال ۲۰۰۷ دیدند. باقی کشورها مثل فرانسه، ایتالیا، لهستان و جمهوری چک در آن زمان وضعیت بهتری داشتند (Jones, 2011, p. 11). این بحران با اعلام نکل یونان در سال ۲۰۰۹ وارد مرحله جدیدی شد.

زمانی که بحران عمومی مالی به وجود آمده در آمریکا به اروپا رسید؛ پرداخت وام به کشورهای پیرامونی مقبولیت خود را از دست داد. ترس ورشکستگی، این کشورها را یکی پس از دیگری فراگرفت. درحالی‌که آمریکا با برنامه وسیعی توانست ورشکستگی بانک‌ها، شرکت‌های بیمه و دیگر شرکت‌ها را مهار کند و تزریق پول توسط بانک مرکزی آمریکا، انقباض تقاضا را کاهش داد؛ در اروپا دو سد جلوی اجرای چنین راه‌حل‌های موقتی را گرفت. نه تنها اساسنامه بانک مرکزی اروپا، بازخورد وام‌های کشورهای عضو را برایش ممنوع می‌کرد؛ بلکه سرنوشتی مشترک^۱ به تعبیر وبری آن وجود نداشت که دولت‌ها و شهروندان‌شان را در یک نظم سیاسی مشترک به هم پیوند دهد و دولت‌ها هزینه سنگینی برای بی‌توجهی به نیاز شهروندان بپردازند. در فدرالیسم ظاهری و سرهم‌بندی شده اروپا، اتحاد برای انتقال مالی براساس الگوی آمریکایی نمی‌توانست وجود داشته باشد. از این رو، زمانی که بحران به اروپا رسید؛ انسجام حوزه یورو نه از راه افزایش هزینه‌های اجتماعی، بلکه تنها به واسطه امریه‌های دیکتاتورگونه سیاسی توانست حفظ شود.

نتیجه‌گیری

عواملی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی در شکل شکاف شمال- جنوب در اتحادیه اروپا، مهم و مؤثر بوده‌اند. در سطح ملی ضعف ساختاری جنوب مورد بررسی

1. Schicksals Gemeinschaft



قرار گرفت و مشخص شد که علل واپس‌گرایی جنوب فراتر از بحران مالی حوزه یورو است. تفاوت در ساعات کاری میان شمال و جنوب، تفاوت در سن بازنشستگی و سطح نابرابر تولید ناخالص داخلی از جمله مسائل مطرح‌شده در حوزه ضعف ساختاری جنوب بود. فساد اقتصادی و سیاسی جنوب، عامل دیگری است که در سطح ملی سبب ایجاد شکاف شمال و جنوب شده است. در کشورهای جنوب میزان فساد بسیار بالا است. شکاف در حکمرانی نیز سبب پدیده نصف‌النهارگرایی شده است و در نهایت تفاوت‌های مذهبی و فرهنگی عامل ملی دیگری است که بررسی شد. به لحاظ تاریخی دولت‌های ملی اروپایی از ترکیب و بازترکیب مجموعه‌های نامتجانس مختلف شکل گرفته‌اند. شکاف مذهبی میان پروتستان- کاتولیک و شکاف طبقاتی از جمله متغیرهای دخیل در این حوزه هستند. به‌علاوه زمینه‌های فرهنگی کشورهای شمال و جنوب نیز با یکدیگر تفاوت دارند. تأثیر زمینه اقتصادی از طریق میراث فرهنگی خاص هر کشوری تعدیل می‌شود.

در سطح منطقه‌ای نیز اختلاف میان فرانسه و آلمان و افزایش قدرت آلمان به این شکاف دامن زد. در این رهگذر باید به بحران اقتصادی حوزه یورو، تأثیر آن بر شکاف شمال و جنوب نیز اشاره کرد که عاملی در جهت بدتر شدن وضعیت کشورهای جنوب و در نتیجه تعمیق بحران شد و به همین دلیل موضوع شکاف را در رأس مسائل اروپا قرار داد. سیاست‌های ریاضت اقتصادی، آخرین عاملی بود که در این سطح مورد تحلیل قرار گرفت؛ اقتصادهای بزرگ جنوب اروپا، شرایط حال حاضر خود را تا حد زیادی به سیاست‌های ریاضت و فقدان معیارهای مجازات کاهش تقاضا نسبت می‌دهند و البته مدركی دال بر کارایی این سیاست‌ها وجود ندارد.

در سطح بین‌الملل مشخص شد که جهانی‌شدن و بحران جهانی دوعاملی هستند که سبب تعمیق شکاف شمال و جنوب شده‌اند. روند جهانی‌شدن رقابت‌های فزاینده اقتصادی نه تنها به صورت بخشی، بلکه به صورت منطقه‌ای درآمد. فرایند خاص شدن تولید اقتصادی این روند را افزایش داد. فراتر از این، یکی از دلایل تعمیق شکاف کنونی، سرریز شدن بحران از آمریکا به اروپا بود. توسعه منفی بخش مالی به سرعت روی بخش واقعی تأثیر گذاشت و شوک سنگینی را بر اروپا وارد کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. رومی‌ها (Roma) اقلیت بومی در کلیه کشورهای اروپایی هستند که اکثر آن‌ها ریشه جنوبی، مرکزی و شرقی دارند.
۲. کریستین مادالین اودته لاگارد (به انگلیسی: Christine Madeleine Odette Lagarde) هم‌اکنون رئیس صندوق بین‌المللی پول است. او نخستین زنی است که به‌عنوان رئیس این نهاد مالی و پولی بین‌المللی انتخاب شده است. وی پیش‌تر در ژوئن ۲۰۰۷ از طرف نیکولا سارکوزی رئیس‌جمهور وقت فرانسه، به‌عنوان وزیر دارایی انتخاب شد.



References

- Acemoglu, D. a. (2000), "The Choice between Market Failures and Corruption", *American Economic Review*, Vol.90, No.1: 194- 211.
- Baker, W. E. (2000), "The Widening Cultural Divide", *Center for Society & Economy*, Vol.1, No.1.
- Bartolini, S. (2011), *New Modes of European Governance:an Introduction*. In A. Heritier, & m. Rhodes, *New Modes of Governance in Europe:Governing in Shadow of Hierarchy*, New York: Palgrave.
- Belikova, K. (2013/9/27), *The euro Crisis Social Chaos to the EU*, Retrieved from GBT: www.gbttimes.com.
- Booth, P. (2013), *The Euro- The Beginning,The Middle & The End*, London: The Institute of Economic Affairs.
- Bremmer, I. (2012/12/6), *The EU`s widening north- south divide*, Retrieved from foreignn policy: www.blog.foreignpolicy.com.
- Cable, V. (1996), *The World`s New Issues: Identities Crisis*, London: Demos.
- Commision(b), E. (2012), *Future of Europe*, Brussels: TNC opinion & Social European Commission.
- Commission(e), E. (2014), *EU Ani-Corruption Report*, Brussels: European Commission.
- Cukurcayir, S., & Tezcan, K. (2013), "Investigations on the EURO area Public Debt Crisis: the Case of PIIGS", *European Scientific Journal*, Vol.2, No.1: 308- 320.
- De Grauwe, P. (2013), "The Creditor Nationa Rule in The Eurozone, In P. De Grauwe, G. Magnug, & eds, *The Future of Europe's Economy Disaster or Deliverance?*, london: Center for European Reform.
- Dombret, A. (2013), *The Europea Sovereign Debt Crisis*, Berlin: Dutsch Bundesbank Eurosystem.
- Eurostat. (2013), *Real GDP growth rate-volume*, Retrieved from Eurostat: <http://epp.eurostat.ec.europa.eu/tgm/graph>.
- Eurostat. (2014, March), *Income distribution statistics*, Retrieved from eurostat: [http://epp.eurostat.ec.europa.eu/statistics_explained/index.php/Income distribution statistics](http://epp.eurostat.ec.europa.eu/statistics_explained/index.php/Income_distribution_statistics).
- Fisahn, A. (2013/11/9), *Vier Jahre Merkel, vier Jahre Eurokrise*, Retrieved from eurozine: www.eurozine.com/articles_fisahn_de.html.
- Forbes. (2012/5/24), *Europe: the north vs the south*, Retrieved from Forbes: [www.forbes.com/sites/mikepatlorn/Europe the north vs the south the new civil war](http://www.forbes.com/sites/mikepatlorn/Europe_the_north_vs_the_south_the_new_civil_war).
- Gottmann, J. (1975), "The evolution of the concept of territory", *Social Science Information*, Vol.53, No.3: 29- 47.
- Grauwe, P. D. (2013), *In Search of Symetry in The Eurozone*, London: CEFPS.
- Hall, B. (2010/5/27), *French minister says bail- out alters EU treaty*, Retrieved from Financial Times: [www.ft.com/intl/cms/s/0/ d6299cae69b511df843200144feab49a.html](http://www.ft.com/intl/cms/s/0/d6299cae69b511df843200144feab49a.html).

- Hix, S. (1999), "Pimensions & alignments in European Union Politics: Cognitive Constraints & Partisan Response", European Journal of Political Research, Vol.35, No.1: 69- 106.
- Hood, A., Johnson, P., & Joyce, R. (2013/1/7), The Welfare Benefits Up-rating Bill, Retrieved from IFS: <http://www.ifs.org.uk/publications/6539>.
- Huebner, K. (2011), Macroeconomic Imbalance & Sovereign Debt Market. In K. Huebner, Europe, Canada & The Compresive Economic & Trade Agreement (pp. 289- 305). London: Routledge.
- ILO. (2012), World of Work 2012 Snapshot of The European Union, Retrieved from Ilo: http://www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/- - dgreports/dcomm/ publ/documents/publication/wcms_202326.Pdf.
- Jones, E. (2011), Developments in European Politics, New York: Palgrave.
- Keijzer, R. (2011/4/20), north & south of europe:a gap or just a beautiful challenge? Retrieved from World Press: www.culturewag.worldpress.com.
- Kriesi, H., & Sciarini, P. (2003), Auswirkungen Von sachpräferenzen Auf die Wahlentscheidung. In P. Schasini, & S. H. Vatter, Schmeizer Wahlen (pp. 321- 368), Bern: Haupt.
- Laible, s. (2006), Euroepan Response to Globalization:Resistnce, Adaption & Alternative, Amesterdam: Elsvier.
- Leschik, J., & Jepsen, M. (2012), "Introduction: Crisis, policy responses and widening inequalities in the EU", International Labour Review, Vol.151, No.4: 151- 293.
- Mamede, R. P. (2013), Causes,Consequences & Ways Out Of the crisis:A Perspective from EU's Periphery, Lisbon: Green European Journal.
- Medrano, D. (2003), Framing Europe, Princetone: Princeton University Press.
- Meny, Y., & Survel, Y. (2001), Politique Comparee, Paris: Montchrestien.
- Morvacsik, A. (2012, May-June), "Europe After The Crisis: How to Sustain A Common Currency", Foreign Affairs, 54- 68.
- Nowak, A. z. (2012). End of Euro zone? In E. Latoszek, I. Kotowska, A. Z. Nowak, & A. Stepniak, European Itegration Process in The New Regional & Global Setting (pp. 112- 224), Warsaw: WWZ.
- OECD. (2012), emplyment policies & data, Retrieved from OECD: www.oecd.org/els/employmentpoliciesand data/howdoecdlabourmarketperform.htm.
- Papantonious(a), Y. (2013/11/11), The redivide of europe, Retrieved from Transatlantic Academy: www.transatlanticacademy.org/node/35.
- Papantonious, Y. (2013/12/6), the re- division of europe, Retrieved from Project Syndicate: http://www.project-syndicate.org.commentary_yannos_papantoniou_warns_that_the_widening-economic_gap_between_the_eurozones_northern_and_souther_members_could_lead_to_the_monetary_union_s_collapse.
- PBC. (2010/10/10), news hours, Retrieved from PBS: www.pbc.news_hours/rundown_euro-performance.html.
- Penketh, A. (2014/8/25), France thrown into political turmoil after government dissolved, Retrieved from The Guardian:



[www.theguardian.com/world/french government resigns francois hollande manuel valls.](http://www.theguardian.com/world/french-government-resigns-francois-hollande-manuel-valls)

- Prodi, R. (2010/5/20), A big step towards fiscal federalism in Europe, Retrieved from Financial Times: [www.ft.com/cms/s/0/3f74c1d8 6444 11df 8618 00144feab49a. html#axzz3BVIByzg5](http://www.ft.com/cms/s/0/3f74c1d8-6444-11df-8618-00144feab49a.html#axzz3BVIByzg5).
- Rappold, J. (2014/2/11), Are Austerity Measures Leading to a North- South Divide? Retrieved from Heinrich Boell Foundation: [www.boell.eu/en//are austerity measures leading north-south divide](http://www.boell.eu/en//are-austerity-measures-leading-north-south-divide).
- Riebert, B. (2012/8/13), north against south in europe, Retrieved from DW: [http://www.dw.de/north against south in europe/a-16162069](http://www.dw.de/north-against-south-in-europe/a-16162069).
- Ruscher, E., & Wolf, G. (2012), Corporate Balance Sheets Adjustment: Stylized Facts, Causes & Consequences, Brussels: Brugel.
- Schlipphak, B. (2013), Action an Attitudes Matter: International Public Opinion towards the European Union, Brussels: European Commision.
- Smialek, J. (2013/4/9), Stiglitz Says More Fiscal Stimulus Needed in U.S: Tom Keene, Retrieved from Bloomberg: [www.bloomberg.com/ news/stiglitz says more fiscal stimulus needed in us tom keene.html](http://www.bloomberg.com/news/stiglitz-says-more-fiscal-stimulus-needed-in-us-tom-keene.html).
- Tassinari, F. (2014/8/5), north south europe divide. Retrieved from Huffington post: [http://www.huffingtonpost.com/fabrizio-tassinari/ north-south europe divide_b_5288252.html](http://www.huffingtonpost.com/fabrizio-tassinari/north-south-europe-divide_b_5288252.html).
- Thornton, G. (2012), The future of Europe: clouded by uncertainty, Dublin: Grant Thornton International's repor.
- Voas, D., & Storm, I. (2012), Religious & Secular Morality Across Europe, Manchester: EUREL.
- Wharton, J. (2015, 01 31), Merkel refuses to write off Greece's debt, Retrieved from Express: [http://www.express.co.uk/news/world/555406 Germany's Chancellor Angela Merkel rules out cuts to Greece's substantial debt](http://www.express.co.uk/news/world/555406-Germany's-Chancellor-Angela-Merkel-rules-out-cuts-to-Greece's-substantial-debt).